



پیغام عشق

قسمت دویست و هجدهم





خلاصه ابیات مثنوی و دیوان غزلیات برنامه ۸۵۳

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۳۳۰

هر که بستاید تو را، دشنام ده

سود و سرمایه به مفسد وام ده

هر کس که تو را ستایش، تحسین و تایید کند و با این کار تو را به من ذهنی که عاشق تایید و توجه است بکشاند، دشنامش بده؛ یعنی این شیرینی مسموم تاییدات مردم را نخواه و سود و سرمایه تایید، توجه و بزرگ شدن را به من ذهنی فقیر وام بده.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۱

دیو چون عاجز شود در افتتان

استعانت جوید او زین انسیان

*استعانت: یاری

*افتتان: فتنه‌انگیزی

وقتی شیطان از گمراه کردن شما که می‌خواهید فضا را باز کرده و من ذهنی را بیندازید عاجز و ناتوان می‌شود، از من‌های ذهنی که از جنس انسان هستند کمک می‌گیرد که شما را از ادامه کار روی خودتان بازدارد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۲

که شما یارید با ما، یاری

جانب ما یید جانب، داری



ای من‌های‌ذهنی، شما یار ما و طرفدار ما هستید؛ به ما یاری رسانید و از ما طرفداری کنید، این شخص دارد به حضور می‌رسد، به او حمله کنید و او را به واکنش وادارید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

تا گنی مَر غیر را حَبْر و سَنی

خویش را بدخو و خالی می‌گنی

* حَبْر: دانشمند؛ دانا

* سَنی: رفیع؛ بلندمرتبه

تا زمانی که بخواهی دیگران را به دانایی و بزرگی برسانی و حواست روی آن‌ها باشد و بخواهی آن‌ها را تغییر دهی؛ اتصال با زندگی قطع شده و به ذهن می‌روی و خوی من‌ذهنی را می‌گیری؛ آن‌گاه خود را بدخو و خالی از انرژی زنده زندگی می‌گنی.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۲

چشم داری تو، به چشم خود نگر

مَنگر از چشم سفیهی بی‌خبر

اگر با فضاگشایی‌های پی‌درپی چشم عدم‌بین دلت باز شده است، فضا را بگشا و با چشم عدم‌بین چرا که در این حالت به عقل کل متصل هستی. مبادا با چشم حماقت من‌های‌ذهنی اطرافت که حماقت و مقاومت دارند و از طریق همانیدگی‌ها می‌بینند به جهان و آدم‌ها بنگری.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۳

گوش داری تو، به گوش خود شنو



گوشِ گولان را چرا باشی گرو؟

تو گوشِ عدم داری، با گوشِ خودت بشنو. چرا گوشت را به من‌های ذهنی نادان و احمق سپرده‌ای و به سخنان احمقانه آن‌ها گوش می‌کنی؟ چرا فضاگشایی نمی‌کنی و از قدرت تشخیص و خرد درونی‌ات استفاده نمی‌کنی؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۴

بی ز تقلیدی، نظر را پیشه کن

هم برای عقل خود اندیشه کن

تقلید را رها کن و با دید زندگی ببین. ذهن‌ت را خاموش کرده و آن را در خدمت اندیشه‌ات قرار بده. اجازه بده خردی که تمام کائنات را اداره می‌کند در ذهن‌ت بنویسد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۲

نه تو اعطیناک کوثر خوانده‌ای؟

پس چرا خشکی و تشنه مانده‌ای؟

مگر تو آیه «به تو کوثر را عطا کردیم» را نخوانده‌ای؟ پس چرا در من‌ذهنی خشکیده و تشنه لب مانده‌ای و برکات زندگی عقل، شادی بی‌سبب، حس‌امنیت، هدایت و قدرت به تو نمی‌رسد؟ خداوند فراوانی و بی‌نهایتش را به ما عطا کرده است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۳

یا مگر فرعون‌ی و، کوثر چو نیل

بر تو خون گشته‌ست و ناخوش، ای علیل



یا شاید تو هم مانند فرعون منِ ذهنی داری که کوثر و بی‌نهایت فراوانی خدا برای تو مانند رود نیل تبدیل به خون گشته و ناخوش شده است؟ این لحظه رودخانه برکت خدا جاری می‌شود، برای کسانی که فضاگشا هستند و مرکزشان عدم است آب‌حیات، شادی بی‌سبب، برکت و آرامش شده و برای کسانی که مرکزشان جسم و همانیدگی است تبدیل به خون می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۴

توبه کن، بیزار شو از هر عدو

کو ندارد آبِ کوثر در کدو

توبه کن و از انسان‌هایی که آبِ کوثر در کدو یعنی در مرکزشان ندارند و فضاگشا نیستند دوری کن؛ زیرا آن‌ها ممکن است فضای درون تو را ببندند و تو را منقبض کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۵

هر که را دیدی ز کوثر سرخ‌رو

او محمدخُوست با او گیر خُو

هر کسی را دیدی که از فراوانی فضای گشوده شده درونش، صورتش سرخ شده، یعنی به خدا زنده شده است او خلق و خوی محمدی دارد. با او دوست و قرین شده و بگذار از طریق ارتعاش خوی او به تو سرایت کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۷

هر که را دیدی ز کوثر خشک‌لب

دشمنش می‌دار همچون مرگ و تب

هر کسی را دیدی که از فراوانی مرکز عدم و فضای گشوده شده بی‌نصیب و خشک‌لب است او را مانند مرگ و تب دشمن هشیاری حضور خود بدان.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۸

گر چه بابای تو است و مامِ تو

کو حقیقت هست خونِ آشامِ تو

*مام: مادر

اگر چه که آن شخص پدر و مادر تو باشد، زیرا که او در حقیقت خون آشامِ توست. مولانا صراحتاً به اهمیت قرین اشاره دارد و می‌گوید: پدر و مادری که من ذهنی و مرکز همانیده پر درد دارند هم‌چون خون آشام، دشمن و بدبخت‌کنندهٔ فرزندان خود هستند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۹

از خلیل حق بیاموز آن سیر

که شد او بیزار اول از پدر

*خلیل: ابراهیم خلیل‌الله

*سیر: جمع سیره به معنی سنت و روش

از خلیل‌الله، حضرت ابراهیم، این شیوه را بیاموز که او نخست از پدر بت‌پرست خود بیزار شد، زیرا هر کسی که بت‌های ذهنی و همانیدگی‌های مرکزش را می‌پرستد در راه معنوی و زنده شدن به خدا به ما ضرر می‌زند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۲۵

هر ولی را نوح و کشتیان شناس

صحبت این خلق را طوفان شناس



هر ولی و هر انسانی مثل مولانا را شبیه حضرت نوح و کشتیان بدان و در مقابل هم‌نشینی و هم‌صحبتی با من‌های ذهنی را مانند طوفان، زیرا که هر من‌ذهنی طوفان درد را در جهان پخش می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۲۶

کم گریز از شیر و اژدرهای نر

ز آشنایان و ز خویشان کن حذر

ای انسان از شیر و اژدرها فرار نکن، از آشنایان و خویشاوندان خودت بترس و دوری کن، زیرا آن‌ها با مرکز همانیده پر از دردشان نمی‌گذارند به زندگی زنده شوی. این گفته مولانا به این معنی نیست که ما از خانواده و نزدیکان خود جدا شویم بلکه بر این امر تاکید دارد که من‌های ذهنی روی ما اثر می‌گذارند. ما با فضاگشایی از شر و گزند آن‌ها در امان مانده و به آن‌ها نیز از طریق ارتعاش کمک می‌کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۲۷

در تلاقی روزگارت می‌برند

یادهاشان غایبی‌ات می‌چرند

در ملاقات با من‌های ذهنی که انرژی بد، مقاومت و قضاوت و صحبت در مورد همانیدگی‌ها دارند، تو را از این لحظه ابدی دور کرده و به زمان گذشته و آینده و درد و غم می‌کشانند و زندگی‌ات را تلف می‌کنند. حتی بعد از آن که از آن‌ها جدا شوی فکر و خیال و یاد آن‌ها تو را رها نمی‌کند، پس بهتر است از آن‌ها دور باشی.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۴

نرد دل با همدگر می‌باختند

از وساوس سینه می‌پرداختند



*وَسَاوِسْ: جمعِ وسواس، به معنی اندیشهٔ بد و آن چه در دل می‌گذرد.

این دو رفیق هم‌نشینی و مصاحبتی دوستانه و پر از عشق با هم داشتند و سینه و دلشان را از وسوسه‌ها و خیالات بیهوده پاک می‌کردند. انسان‌های فضاگشا در تبدیل و زنده شدن به خدا می‌توانند به همدیگر کمک کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۵

هر دو را دل از تَلَاقِ مُتَّسِعِ

همدگر را قِصَّهٔ خَوَانِ و مُسْتَمِعِ

*مُتَّسِعِ: گشاد؛ با وسعت

*مُسْتَمِعِ: شنونده؛ گوش‌دهنده

دل و فضای درون هر دو از ملاقات و دیدار هم باز شده و قصه‌های بیدارکننده برای همدگر می‌گفتند و با جان و دل به صحبت‌های هم گوش می‌کردند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم بیت ۲۶۳۶

رازگویان با زبان و بی‌زبان

الْجَمَاعَه رَحْمَه رَا تَاوِيل دَان

دو انسانی که فضا را گشوده‌اند، وقتی حرف می‌زنند با زبان و بی‌زبان انرژی عشقی ساطع می‌کنند. در چنین رابطه‌ای بدان که جماعت رحمت است. در مقابل می‌توان گفت من‌ذهنی با زبان و بی‌زبان، درد را پخش می‌کند و اگر تعدادی من‌ذهنی دور هم جمع شوند، مرکزشان درد باشد، درد را با هم زیاد می‌کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم بیت ۲۶۳۷



آن اَشْرِ چون جفتِ آن شاد آمدی

پنج ساله قصه‌اش یاد آمدی

*اَشْرِ: خودبین، متکبر، سرمست

آن من‌ذهنی خودبین و متکبر وقتی با انسانی که فضای درون را باز و مرکزش را عدم کرده است، قرین و هم‌نشین می‌شد، قصه‌های پنج‌ساله‌اش به یادش می‌آمد، یعنی از غم و غصه‌های گذشته‌اش می‌گفت و فضای درون آن شخص را منقبض و بسته می‌کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۷

این چنین شه را ز لشکر زحمت است

لیک همره شد، جماعت رحمت است

برای چنین شاهی، یعنی انسانی که همانیدگی‌ها را شناخته و مرکز را عدم کرده و به خدا زنده شده است، لشکر من‌های ذهنی سبب زحمت می‌گردد، اما با آن‌ها همراه شد؛ زیرا جماعت مایه رحمت است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۸

این چنین مه را ز اختر ننگ‌هاست

او میان اختران، بهر سخاست

این چنین ماهی، انسانی مانند مولانا، از ستارگان، انسان‌های فضاگشا، بی‌نیاز است؛ ولی اگر در میان آن ستارگان بود به‌خاطر این است که به همراهان خود سخاوت و بزرگواری کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۹

امرِ شاورهْم پیمبر را رسید

گرچه رای نیست رایش را ندید

*ندید: همتا، نظیر

حق تعالی به پیامبر فرمان می‌دهد «در کارها با مسلمانان و اصحاب خود مشورت کن.» گرچه که هیچ رای و نظری نمی‌تواند با رای و نظر پیامبر برابری کند و او نیازی به مشورت با کسی نداشت. زندگی خودش را از طریق انسان‌هایی که فضای درون را باز کرده و به خدا زنده شده‌اند بیان می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۲۰

در ترازو جو رفیق زر شده‌ست

نی از آنکه جو چو زر، گوهر شده‌ست

در ترازو برای وزن کردن، «جو» در یک کفه همراه زر، طلای با ارزش و گران‌بها است، اما این همراهی دلیل بر آن نمی‌شود که «جو» ارزشی همانند زر دارد. اگر کسی مانند مولانا به بی‌نهایت خدا زنده شده است، به این معنی نیست که او به اندازه مولانا دانش دارد.

با تشکر، بهار



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس موضوع برنامه ۸۵۳ گنج حضور

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۸

از برای آن دلِ پُر نور و پُر

هست آن سلطانِ دل‌ها منتظر

*پُر: نیکی، نیکویی

خدا، آن سلطان دل‌ها، منتظر دلی است که آکنده از نیکی باشد یعنی عدم شده، فضای درونش باز شده باشد تا بتواند از طریق او برکاتش را به جهان صادر کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۱

دیده ما چون بسی علتِ دَرُوست

رو فنا کن دیدِ خود در دیدِ دوست

*علت: بیماری

به علت اینکه چشم ما دچار بیماری من‌ذهنی شده است، پس باید این دیدِ ظاهربین که برحسب همانیدگی‌ها می‌بیند را در دیدِ دوست، خدا، فنا و محو کنی یعنی مرکزت را عدم کرده برحسب چیزهای مرکزت نبینی.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۲

دید ما را دید او نِعَمَ العِوضِ

یابی اندر دید او کلَّ غَرَضِ

*نِعَمَ العِوضِ: بهترین عوض



اگر دید ما که برحسب همانیدگی‌ها است را با دید خدا عوض کنیم و به‌جایش دید او را به‌دست آوریم این بهترین معامله است؛ زیرا با دید خدایین همه غرض و مقصودت از آمدن به این جهان را خواهی فهمید.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، دفتر ۱۲۷

پس ینه بر جای هر دم را عوض

تا ز و اسجد و اقترب یابی غرض

ای انسان این لحظه در حال گذر است، بنابراین به‌جای هر لحظه از عمرت که می‌گذرد از سجده و تسلیم شدن به خدا عوض و جایگزینی برایش بگذار، این لحظه تسلیم شو، فضا را باز کن تا به مقصود اصلی زندگی که همان زنده شدن به خداست بررسی و به او زنده شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۹

سجده آمد کندن خشت لُزب

موجب قربی که و اسجد و اقترب

*لُزب: چسبنده

سجده کردن یعنی فضاگشایی کامل در اطراف اتفاق این لحظه همانند کندن این خشت‌های چسبنده همانیدگی‌ها است که سبب قرب و نزدیکی انسان به خدا می‌شود. سجده کن، یعنی تسلیم شده و فضای درون را باز کن و هویت خود را از همانیدگی‌ها بکن و به خدا نزدیک شو.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

حکم حق گسترده بهر ما بساط

که بگویند از طریق انبساط



خداوند برای ما قدرت تمکین و بساط عدم را گسترده و به ما حکم کرده است که هر لحظه با فضاگشایی و از طریق انبساط سخن بگوییم. اگر منبسط شوید یعنی فضاگشایی کنید دیگران نمی‌توانند به درون شما دست یافته به شما لطمه بزنند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰، بیت اول

تا دلبرِ خویش را نبینیم

جز در تکِ خونِ دل نشینیم

*نشینیم: نشینیم

تا ما انسان‌ها دلبر و معشوق خود، خدا، را هشیارانه با مرکز عدم نبینیم، یعنی فضا را مرتب در برابر اتفاقات نگشاییم و مرکز همانیده خود را حفظ کنیم؛ در جایی غیر از اعماقِ خونِ دل و غم و غصه نخواهیم نشست. یعنی هشیاری‌مان با غم و غصه عجین بوده و با دردها زندگی خواهیم کرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰، بیت دوم

ما به نشویم از نصیحت

چون گمره عشقِ آن بهینیم

*بهین: گزیده‌ترین، بهترین

حال ما با نصیحت خوب نمی‌شود، زیرا ما در من‌ذهنی از طریق همانیدگی‌ها می‌بینیم و گمراه عشق خدا هستیم. وقتی ما خدا، عدم، یعنی برگزیده‌ترین و بهترین را در مرکز خود قرار نمی‌دهیم؛ در این حالت گمراه‌شده خدا هستیم و کسی را که خدا گمراه کند، حالش خوب نمی‌شود تا راه درست را بیابد و به عشق یعنی به او زنده شود. بنابراین با من‌ذهنی نصیحت، راهنمایی و مشاوره دیگران فایده‌ای نداشته و تاثیر سازنده ندارد.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۶، بیت اول

تا با تو قرین شده‌ست جانم

هر جا که روم به گلستانم

*قرین: هم‌نشین، یار

خداوندا، تا زمانی که جان من با فضاگشایی و تسلیم با تو قرین و یکی شده و من هشیارانه با تو حس یکی بودن می‌کنم؛ هر جا می‌روم در بهشت، در گلستان هستم یعنی دیگر حال من به زمان، مکان، آدم‌ها و وضعیت‌ها بستگی نداشته و فضای درونم گشوده شده‌است و انعکاس آن در روابط و ساختارهای بیرونی زندگی‌ام زیبا و نیک بوده و شادی زندگی به فکر و عملم می‌ریزد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۶، بیت دوم

تا صورتِ تو قرینِ دل شد

بر خاکِ نیم، بر آسمانم

خداوندا، از زمانی که دل من با فضاگشایی‌های پی‌درپی قرین تو، از جنس بی‌فرمی و عدم شد، دیگر دید من برحسب همانیدگی‌ها نیست، هشیاری جسمی نداشته و در روی زمین همانیدگی‌ها نیستم بلکه در آسمان یکتایی با تو یکی هستم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۴

حقّ ذاتِ پاکِ الله الصّمد

که بود به مارِ بد از یارِ بد

به حق ذات پاک خداوند بی‌نیاز که مارِ بد از دوستِ بد، من ذهنی که در مرکزش همانیدگی و درد دارد، بهتر است.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۵

مار بد جانی ستاند از سلیم

یار بد آرد سوی نارِ مقیم

*سلیم: مارگزیده

مار بد، جانِ مارگزیده را می‌ستاند اما دوست بد که من‌ذهنی دارد و مرکزش پر از درد است با ارتعاشات منفی خود انسان را تحریک کرده به ذهن می‌کشاند و در جهنم من‌ذهنی مستقر می‌کند. ما باید در برابر اعضای خانواده که من‌ذهنی دارند و رابطه ما با آن‌ها اجتناب‌ناپذیر است، فضاگشایی کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ۲۶۳۶

از قرین بی‌قول و گفت‌وگویی او

خو بدزدد دل نهان از خوی او

*قرین: هم‌نشین

دل آدمی بدون هیچ گفت‌وگویی به طور پنهانی، خو و سیرت هم‌نشین و یاری را که با آن قرین شده‌است، می‌دزدد. وقتی مرکز انسان عدم می‌شود خوی خدا را گرفته و از جنس او می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳

جز خضوع و بندگی و، اضطرار

اندرین حضرت ندارد اعتبار

*اضطرار: ناچاری؛ ناگزیری



در درگاه خداوند جز این که تسلیم شویم، مرکزمان را عدم کرده و خضوع داشته باشیم و اقرار کنیم که جز آن چه خدا به ما می‌آموزد چیزی نمی‌دانیم و چاره‌ای جز پناه بردن به خدا نداریم، هیچ چیز دیگری ارزش و اعتبار ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۷۴

من نمی‌گویم مرا هدیه دهید

بلکه گفتم لایق هدیه شوید

ای انسان‌ها، من به شما نمی‌گویم به من هدیه دهید بلکه گفتم لایق هدیه گرفتن یعنی برخورداری از گرم و یاری من که به صورت شادی بی‌سبب و قدرت آفرینندگی است، شوید که با باز کردن فضای درون و مقاومت و قضاوت صفر این کار صورت می‌پذیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۳

هر که خواهد همنشینی خدا

تا نشیند در حضور اولیا

هر کسی می‌خواهد قرین و همنشین خدا باشد یعنی هشیارانه با خدا یکی شود؛ در این صورت باید با انسان‌هایی که فضای درون را کاملاً باز کرده و به حضور زنده شده‌اند هم‌صحبتی کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۴

از حضور اولیا گر بسکلی

تو هلاکی ز آن که جزو بی‌کلی

*بسکلی: جدا شوی، بریده شوی، از مصدر سکلیدن



اگر از حضور انسان‌های زنده‌شده به خدا جدا شوی و یا اگر مرکز عدم را برداری، دید من‌ذهنی جایگزین شده و تو را هلاک خواهد کرد. نباید لحظه‌ای از عارفانی مثل مولانا که حضور را به ما القا می‌کنند جدا شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۵

هر که را دیو از کریمان وا برد

بی کسش یابد، سرش را او خورد

هر کسی را که دیو من‌ذهنی از بخشندگان یعنی انسان‌های زنده شده به خدا مثل مولانا دور سازد، او را تنها گیر آورده و سرش را می‌خورد یعنی هشیاری را در ذهن به تله انداخته و تبدیل به درد و مسئله می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۶

یک بدست از جمع رفتن یک زمان

مکر شیطان باشد، این نیکو بدان

*بدست: وجب

این را نیک بدان، که حتی به‌اندازه یک وجب هم نباید از جمع انسان‌های معنوی که به حضور زنده‌اند، دور شوی که این نیرنگ و مکر من‌ذهنی است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۷

ترس و نومیدیت دان آواز غول

می‌گشدد گوش تو تا قعر سفول

*سفول: پستی



ترس و ناامیدی، صدای خدا و مرکز عدم نیست؛ بلکه آواز من‌ذهنی و از مرکز همانیده است که گوش تو را می‌گیرد و تا قعر جهنم به پست‌ترین جا می‌کشاند؛ به عبارتی هیچ موجودی در جهان وجود ندارد که مانند انسان در من‌ذهنی تا این اندازه پست شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۸

هر ندایی که تو را بالا کشید

آن ندا می‌دان که از بالا رسید

هر ندایی که تو را بالا می‌کشد و تو را از روی من‌ذهنی و همانیدگی‌ها بلند می‌کند سبب می‌شود که شادی بی‌سبب آمده و عقل، حس امنیت، هدایت و قدرت تو واقعی شود، بدان که آن ندا از طرف زندگی، یا شخصی رسیده که مرکزش را عدم کرده است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۹

هر ندایی که تو را حرص آورد

بانگ گرگی دان که او مردم درَد

هر ندایی که تو را دچار حرص و زیاده‌خواهی می‌کند که جذب چیزهای جهان شده و به سمت آن‌ها کشیده شوی و در مرکزت بگذاری، آن ندای گرگ من‌ذهنی ست که آدم‌خوار است و هشیاری تو را می‌بلعد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۶

چون بسی ابلیسِ آدم‌رویی هست

پس به هر دستی نشاید داد دست



چون انسان‌های زیادی هستند که من ذهنی و مرکز همانیده دارند ظاهرشان به صورت انسان ولی مرکزشان ابلیس است؛ پس خودتان را محافظت کنید، روا نیست که به هر دستی، دست دوستی دهید و با آنها هم‌نشین شوید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۲۸

قبله جان را چو پنهان کرده‌اند

هر کسی رو جانبی آورده‌اند

از آن‌رو که قبله جان یعنی عدم را در زیر همانیدگی‌های خود پنهان کرده و آن را گم کردند، بنابراین هرکسی رو به جانبی نهاده و چیزی که در مرکزش قرار دارد را قبله دانسته و آن را می‌پرستد. در حالی که باید قبله حقیقی را با باز کردن فضای درون برای خود پیدا کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۷

در زمانه صاحب دمی بود؟

همچو ما احمق که صید خود کند؟

آیا در روزگار، در کل کائنات، صیادی به حماقت ما پیدا می‌شود که برای خود تله من‌ذهنی را گذاشته و با همانیده شدن با چیزها هشیاری خودش را شکار کند؟

با تشکر، سمیه



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com